

کسانی که در مسند قناعت نشینند و حکم قتل سهروردی را صادر کردند علاوه بر اینکه با حکمت و الهیات بیگانه بودند در فقه و اصول نیز به درجه علمی این حکیم الهی ترسیه بودند و از مقام ولای او در قناعت و علم اصول فقهی بی خبر بودند ابزاری که از سهروردی در فقه و علم اصول فقه به جای مقفه است به روشنی نشان می دهد که او یک اصولی و فقیه صاحب نظر به شمار می آید کتاب «التفتیحات فی اصول الفقه» بدون تردید از آثار سهروردی است که او آن را بنا به درخواست شاگردان و دوستان خود نوشته است از جمله های آغازین این کتاب چنین برمی آید که «شیخ اشراق برای شاگردان خود اهمیت فراوان اقل بوده و می گویند به خواسته های آنان جمله عمل بودند شاید اگر این درخواست از سوی این جماعت مطرح نمی شد او برای تالیف این کتاب اقدام نمی کرد عین عبارت سهروردی در این باب چنین است

فقد اکثرتم المعلومه ملتسین مختصرا فی علم اصول الفقه الذی هو من اقل العلوم الفنییه متعبا بنظر اقل جدیدیه تداروا لایه العسر عاکفین علیها معر ضین عن قیرها من العلوم نقلیها و عقلیاتها و قد انقضی بهم التوکل فیها لی التفریح فی خیالات تنزع عن اقل فقه تزعزع ضفاف الاغشاث بعددات التفسیرات و تضلرب بانئ نظره اضطرب نتائج المناکب بسطولات المناقضات لم یشهد الا اکثرها شاهد نقلی و لا برهن عقلی» (۱) در این عبارت کوتاه به چند مسئله اشاره شده که از برخی وجوه دارای اهمیت بوده و ضمنا موضوع سهروردی را نیز نسبت به علم اصول فقه آشکار می سازد مسئله نخست این است که شماری از شاگردان و دوستان شیخ به امر او از او خواستند که اگر چه به گونه ای مختصر کتابی در اصول فقه بنویسد مسئله دوم اینکه سهروردی ضمن اینکه در میان علوم دینی به برجستگی و مستز بودن علم اصول فقه اعتراف کرده معتقد است راههای مختلف جلد در این علم رواج یافته و مردم روزگار او نیز به این راههای چندی روی آورده بودند توجه بیش از اندازه به طریق جلد موجب شده است که مردم از علوم دیگر اهم تر نقلی و عقلی اغراض کنند

روی آوردن به راههای چندی مردم را در خیالاتی فرو می برد که همانند شاخه های مست و کوچک یک درخت با وزین نسیمی شکسته می شود به نظر او خیالاتی که از راههای چندی تحقق می پذیرد همانند تارهای عنکبوت است که در مقابل وزین بادهای محکم استدلال ناب مقاومت ندارد بسیاری از آنچه از طریق جلد به دست آمده شاهد نقلی دارد و نه برهان عقلی بر آن اقامه شده است آنچه سهروردی در قرن ششم هجری نسبت به علم اصول فقه مطرح کرده دارای اهمیت بسیار است و یکی از بزرگان علم فقه و اصول روزگار ما نیز به گونه ای دیگر در این باب سخن گفته است

واقم این به سطور که از توفیق شرکت در درس خارج فقه ایستاده بیروجردی هر چند در مدتی کوتاه بر خود دل بسته بود یکی از سخن های او را در این باب به خاطر دارد «علم اصول فقه در عصر ما ابلس کرده است» منظور این عالم بزرگ این بود که یک سلسله از مسائل غیر ضروری بر این علم افزوده شده است که در طریق استنباط احکام فقهی نقش عمده و قابل ملاحظه ای ندارند سخن این فقیه بزرگ در مورد علم اصول فقه به تمیز دیگر همان چیزی است که سهروردی در قرن ششم هجری آن را مطرح کرده بود حکیم اشراقی از آنچه در علم اصول فقه ضروری شناخته نمی شود دوری گزید و تنها به آنچه لازم و ضروری به شمار می آید اکتفا کرد او ضمن اینکه می گویند به اختصار سخن بگوید و از هر چیزی که زائد به نظر می رسد دوری گزیده به مسائل



# سهروردی و اصول فقه

بنیادی علم اصول فقه اشاره کرده است که بررسی آنها برای اهل نظر مسوومند خواهد بود سبک و ترتیب مطالب در این کتاب با آنچه در سایر کتب اصولی آمده است تفاوت دارد سهروردی در این کتاب طرح مسئله «عام و خاص» را بر سایر مسائل مقدم داشته و با همین مسئله کل خود را آغاز کرده است در حالی که هیچ یک از اصولیان با این اسلوب سخن نگفته است البته یک استثنا در این مورد وجود دارد ابوبکر جصاص نیز در کتاب خود با عنوان «الفصول فی الاصول» مسئله عام و خاص را بر سایر مسائل مقدم داشته و تلاش را با طرح این مسئله آغاز کرده است (۲) سهروردی درباره این مسئله که چرا کتاب خود را با عنوان عام و خاص آغاز کرده به طور صریح سخن نگفته است بیشتر مردم علم بودن را از صفات و عوارض الفاظ و کلمات دانسته و معتقدند این فراگیری در مورد معانی از طریق مجزئ تحقق می پذیرد در حالی که سهروردی فراگیری را فقط از طریق معانی در مورد الفاظ صلیق دانسته و آن را توجیه می کند در نظر این حکیم اشراقی مشترک بودن شخص حسن و شخص حسین در معنی انسان یک اشتراک مدنی است و نمی توان آن را از نوع اشتراک لفظی به شمار آورد به عبارت دیگر می توان گفت اطلاق عنوان «فصلان» بر شخص حسن و شخص حسین از نوع اطلاق اسم حسین بر کایه کسانی که حسین نامیده می شوند نیست رابطه میان الفاظ و معانی و چگونگی این ارتباط از جمله مسائل عمده و بنیادی است که اگر به درستی مورد بررسی واقع نشود مسئله عام و خاص نیز به درستی قابل ادراک نخواهد بود سهروردی به اهمیت این مسئله اکتفا نکرده و به همین جهت کتاب «التفتیحات» خود را با بررسی آن آغاز می کند او در این کتاب به طرح

باین همه او در این علم نیز از فرصت ها استفاده می کند و درباره آنچه به ایران باستان مربوط می شود سخن می گوید سهروردی فقیه معتقد است مجوس نیز مانند یهود و نصارا اهل کتاب بوده و احکامی که در اسلام برای اهل کتاب تعیین شده در مورد آنها صادق است او در التفتیحات خود به مناسبت بحث از حیثت خیر واحد به یک روایت محکم و معتبر تمسک می کند که به مقتضای آن مجوس اهل کتاب شناخته می شوند عین عبارت سهروردی در این باب چنین است «و من ذلک قصه المجوس و قول عمر لائوری ما ائتمعت بهم و طلب من سمع فیهم شهادان یرفع الیه فقال عیالرحمن بن عوف قاضی دانی سمعت رسول الله (ص) یقول سوا بهم صاهل اهل کتاب»

چنان که در این عبارت دیده می شود به مقتضای یک روایت محکم و معتبر که در هوطا مالک نیز نقل شده است عیالرحمن بن عوف برابر عمر شهادت می دهد که رسول خداوند (ص) فرمود: «ما مجوس چنان رفتار کنید و سخن بگویند که با یهود و نصارا رفتار می کنید» آنچه سهروردی در اینجا به عنوان یک فقیه و اصولی بزرگ لیراز داشته به سبب نیست و برخی از افه های دیگر نیز به مقتضای این روایت مجوس و اهل کتاب دانسته اند آنچه موجب شکستی می شود این است که برخی از فقه های هموطن و همعین سهروردی چشم خود را روی این روایات بسته اند

سهروردی در یک بحث پنیادی دیگر در باره آنچه به ایران باستان مربوط می شود سخن گفته است او در مورد هصالح مرسله تحت عنوان «الاصلاح» پس از نقل اقوال و آرای مختلفه نظر خود را در این باب ابراز داشته است در خصوص معنی مصلحت از جنب منفعت و دفع ضرر سخن گفته می شود ولی سهروردی در اینجا از مصلحت خلق سخن نمی گوید بلکه روی مصلحت شرع نکیه می کند مصلحت شرع تحت عنوان «مقاصد اشریه» نیز مطرح شده و از اقسام پنج گانه آن سخن به میان آمده است مقدم شریعت و اقسام پنج گانه مصلحت در اندیشه های این رشد و بعد در آثار ابولسحاق شافعی نیز مورد بررسی قرار گرفته است بررسی دقیق این مسئله عمده و بنیادی از حوصله این مقال بیرون است (۵)

سهروردی برای اعتبار مصلح مرسله به چند نکته اشاره می کند در مورد قول به جمع آوری قرآن توسط ابوبکر اشلوه می کند که عمر و سایر صحابه با او همسرا و همدانگ شدند و در این اتفاق و همدانگی هیچ گونه نقص و اصل معتبری وجود نداشت بلکه آنچه اساس این کار شناخته شده است جز مصلحت چیز دیگری به شمار نمی آید اما مورد دیگری که سهروردی برای آن اهمیت فراوان اقل است و از مصادیق مصلح تاریخ است که عمر بن خطاب با ارتداد و رانمایی هر مرزانی ایرانی از راه و رسم مردم فارس فرار گرفته عین عبارت سهروردی در این باب چنین است «و منها اعتبار عمر لتاریخ بدل فرار مرزانی من رسم الفرس و کان یسمی عندهم ماه روز تم استحسنة الامة لمصالح فیه و اعتبار اجماع بعد خیره زمطالی ان اتفق رأی هر مرزانی» (۶)

چنان که در این عبارت مشاهده می شود سهروردی مسئله اعتبار تاریخ و به رسمیت شناخته شدن آن را از مصادیق مصلح مرسله دانسته و به روشنی نشان داده است که ارتداد و رانمایی هر مرزانی ایرانی در این باب نقش داشته است اصطلاح «ماه روز» که یک ترکیب از ۲ واژه فارسی است به روشنی نشان می دهد که تقویم و تاریخ در نظر مردم ایران لهجت فراوان داشته و در امور زندگی مورد بهر ضروری قرار می گرفته است (۷) عمر نیز با ارتداد و رانمایی هر مرزانی ایرانی

مجله علمی و فرهنگی  
شماره ۱۳۱  
تابستان ۱۳۸۱

به اهمیت تاریخ می برد و بر اساس اصل مصالح  
مرسله آن را معتبر ش. تاخست به این ترتیب باید  
گفت اعتبار تاریخ و حساب ماه و روز به این واقعه  
مستور است و از موارد و مصادیق مصالح مرسله  
به شمار می آید. مهروردی وقتی از مصالح مرسله  
سخن می گوید به روشنی می داند که پیکنه بودن  
و تاریخ و ناپدید انگاشتن آنچه به درستی روی داده  
و به وقوع پیوسته است، ناچه اندازه می تواند زنجیر  
بکند و در می هیت ساختن انسان نقش ایفا کند.

مهروردی با تعصب قومی از زنده نگه داشتن  
حکمت خسروئی سخن نمی گوید بلکه به خوبی  
می داند که مورخان مغرب زمین از روی غرور و  
نژادپرستی، حکمت خسروئی و فلسفه ایرانی  
پاستان را ناپدید گرفتند از سوی دیگر برخی از  
فرقه های متعصب لشعری و قشیری نیز در جهان  
اسلام ظاهر شدند که به نابود کردن فرهنگ و  
تمدن ایران پاستان و سوزن آزار علمی و فلسفی  
این سرزمین بر حمله و زمینمان شدند.

برخی از فرقه های قشیری در میان مردم مسلمان  
چنین می اندیشیدند که قرآن کریم برای هدایت  
ی بشر تا پایان جهان کافی است و هرگونه کتاب  
دیگری غیر از این کتاب آسمانی باید سوزانده شود.  
مهروردی در گفتار حیات به سوزانده شدن بسیاری  
از نسخه ها و مصاحف توسط عثمان اشاره کرده و  
آن را از موارد و مصادیق مصالح مرسله به شمار  
آورده است. عین عبارت او در این باب چنین است:

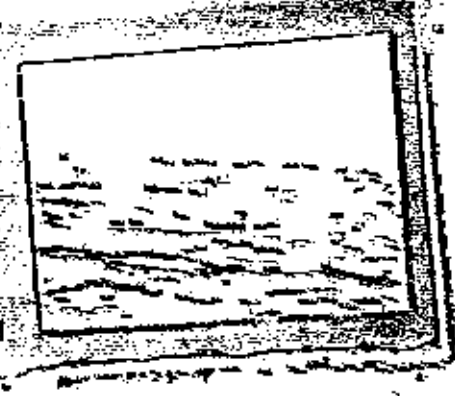
«و کذا حرق عثمان توسط عثمان نسخه ها  
کلیه بتوقفا و عدم انکار الصحابه و من این برخی  
له اصل شاهده (۸) چنان که در این عبارت مشاهده  
می شود برای خوری چستن از برخی مشکلات و  
مفاسدی که بهم پیش آمدن آن مطرح شده بود.

بسیاری از مصاحف موجود به دست عثمان  
سوزانده شد و به حکم رعایت مصالحه صحابه  
تیز با آنچه به وقوع پیوست مخالفت نکردند.  
ترددی نمی توان داشت که مجوز این سوزاندن  
و به آتش کشیده شدن بسیاری از مصاحف جز  
رعایت مصالحه چیز دیگری نبوده است ولی به  
این مسئله نیز باید اندیشید که رعایت مصالحه  
ممکن است در مورد بسیاری از آثار و کتاب  
دیگری که به فرهنگ های دیگر مربوط است.

صالح باشد شواهدی در دست است که این امر  
واقع شده و سوزانده شدن آثار فلسفی و حکمی  
مربوط به ایران پاستان به وقوع پیوسته است و در  
اینجاست که کار کسلی مانند مهروردی و پیش  
از او حکیم ابوالقاسم فردوسی با سختی و دشواری  
مغزین می شود البته هیچ یک از این دو گوید و نشاند  
از مشکلات و سختی های راهبرانه ایستند و توانستند  
به وظیفه تاریخی و سنگین خود عمل کنند آنچه  
در اثر کبیر فردوسی یا زبان و صغلی حماسی به  
گوش ما می رسد در آثار گوناگون فارسی و عربی  
مهروردی با بیان حکمی و استدلال های فلسفی  
مطرح می شود به همان اندازه که در حماسه  
جاولیان فردوسی، نثر خود و شاع حکمت آنکار  
است در فلسفه مهروردی نیز نوعی از حماسه دیده  
می شود که در دل های پاک و سپینه های بی کینه  
اثر می گذارد و آنها را روشن می سازد.

این مقاله فصلی است از کتاب منتشر  
شده نویسنده.

- ۱- گفتاری فی اصول الفقه مهروردی، تحقیق مهران  
السی، بهمان محل، سال ۱۳۱۸ شمسی ص ۱.
- ۲- همان ص ۲.
- ۳- همان ص ۱۸.
- ۴- برای آگاهی بیشتر بگردید به درخشش که رسد در  
حکمت شاه غلامحسین قرطبی، طبع نو، ۱۳۲۲  
ص ۳۱۹.
- ۵- التفریحات فی حدی نیر نخل شملعت.
- ۶- برای آگاهی بیشتر در باب اصلاح جمله روز به بنگرید به  
دستر عمل و آیت مدنی، غلامحسین قرطبی، چاپی، جلد  
سوم، طبع نو، ۱۳۲۳ ص ۱۶۷.
- ۸- گفتاری فی اصول الفقه مهروردی، تحقیق مهران  
السی، بهمان محل، سال ۱۳۱۸ شمسی ص ۱.



# روایت کابوس

مدون بود آنچه فلسفه روشنگری پیش از همه بر  
آن صحنه نهاده تکیه بر خرد به مثابه پیکانه حامل  
رهایی بخش انسان بود. خردی که بنا بود انسان  
را از جهل و تاریکی برهاند و افق های روشن دانش  
و فضیلت افلاطونی را دوباره بی کشان بکشد.  
تکلیات با بیان مشهور خود می آید پس  
«هستم» خرد و عقلانیت را زبیر بنای این حرکت  
قرار داد و از این پس همه چیز در راستای این خرد  
سازمان یافت.

بدین سان تعقل آشکاری در این بین، میان  
«جسم» و «ذهن» شکل گرفته به این ترتیب  
ذهن که حاصل ساز و کارهای فکری و خرد بوده  
اولویت تعیین کننده یافت و جسم واپس زده شد و  
در حاشیه جای گرفته اما در این لحظات که خرد  
مدون بی هیچ رقیبی پیش می آید و رفتار  
تقاضی های سرشته خرد را آشکار ساخته خرد  
مدون که تلمی پیوندهای خود را با ارزش ها و  
جهان بینی آسمانی و دینی برده بود (و به تعبیر  
ماکیس ویر آسون زنده شده بود) ناخودآگاه از  
انسان خدا ساخت. در این بین بود که طبیعت و  
منابع نرفته در دل آن بی محابا استثمار و غارت  
شد و سازمان ها و نهادهای عقلانی و بوروکراتیک  
مانند قارچ از دل جامعه برآمدند و سر به آسمان  
کشیدند.

«تقاضی ها» یکی پس از دیگری آشکار شدند  
«خرد» برای برپا کردن آرمان های خود و راهایش  
انسان باپستی همه ساخت های جامعه را کنترل و  
سازماندهی می کرد و در جایه جایی زندگی فردی  
انسان ها رسوخ می یافت. بدین ترتیب تربیت  
جهان های فردی، یکی پس از دیگری به یوغ  
کنترل و استثمار «خرد» رهایی بخش» کشیده  
شد و انسان بیش از هر چیز به مثابه چنگار

در چارچوب های خفقان آلود دنیای جدید به بند  
آمده و لطفانی که چش می خورد - همچون  
گرگور که بر آفتاب پاستان از رویایی پریشان بیدار  
می شود - به تلخی در می یابد که زرقشترین و  
هنرترین خصیصه های فلسفی خود را از دست  
داده و اکنون باید مانند یک جانور به زندگی اندام  
دهد.

«صخ» روایتی از لطفانی است که انسان به  
ناگاه در می یابد که دنیای جدید نه برای انسان که  
در مقابل انسان است و هم این جهان است که به  
سوی تپاهی و زوال انسان گام بر می دارد. اینجاست  
که انسان به سختی باپستی هرک کند که این  
جهان انسان زنده است که اینک خادم خاکسار  
تکنولوژی سرمد و «هور و کراسی آهتین» شده  
و می داند این را از انسان بودن خود تپایی کرده  
است. آنچه سر انجام برای انسان باقی می ماند  
بدنی پاره پاره است که قدرتهای انسان مستیز  
این جهان از خود بیگانه آن را تکه پاره کرده اند  
و از انسان جانوری زخمی تراشیدند که حتی بر  
بدن خود نیز «سلطه ای» ندارد (گرگور را به یاد  
بیوروم که برای بلند شدن از رختخواب به سختی  
تخلای می کند و در «خطرگی» شدید و در فناک و  
«بهره یار» گرفتار شده) در این وقت است که  
نیجیب ترین انسان ها حشر می شوند.

برای شرح و تفسیر اندیشه های کافکا به شرایط  
اجتماعی زمان کافکا باز گردیم و «فروج زمانه» را  
در این پاستان جستجو کرده و رد پای وقایع  
اجتماعی زمان را قدم به قدم در این پاستان  
پاکوی کنیم.  
هنگامی که جنبش روشنگری در ابتدای قرن  
هفدهم پایه گذاری شد، «خرد» به جایگامی  
خداگونه دست یافت و تا مدت ها طایفه ملایم تمدن

محمود آتسیری فرد  
آنچه پیش از همه در آثار کافکا خودنمایی  
می کند، جهانی «شبه انسانی» یا «انسان  
ستیز» است که در تاز و بود عمیق ترین  
روابط انسانی و ساختار های اجتماعی تنیده  
شده است؛ جهانی که بر خلاف آنچه بسیاری  
نویسندگان و اندیشمندان گفته اند، به سوی  
«تعالی» «فرهانی» یا «پیشرفت» و رفاه  
تیبست بلکه به عکس باشتایی سرسام آور به  
محقق تپاهی و ویرانی فر می غلتند. کافکا در  
نوشته های خود تا آنجا پیش می رود که این  
نگاه را با سبک و بیان خود نیز می آمیزد و او  
عاملدانه از تعبیرات شاعرانه و زبان تزیین  
و ادبی فاصله می گیرد تا دلهره و خشونت  
جهان معاصر را در این لحظه های زنده از  
انسانیت و معنا به تصویر کشد. غالب آثار او  
با توصیف های رفت انگیز یا تااملات نامتعارف  
آکنده شده تا جهانی را در خود بازتاب دهد  
که یکسره ما املال از فاجعه و شرارت است.  
این نوشته، نگاهی به مهم ترین اثر کافکا  
«صخ» - (۱) است تا از این رهگذر به  
خوانش پارهای خطوط نانو شده از این اثر  
دست یازد.

چندین بارها و سوزمینه های و هالود و گاه  
رفت انگیز «صخ» در پیچهای است به جهان  
پیچیده و فرنج معاصر جهانی که انسان را باطن  
در خود فرو می بندد و از او جانور می سازد.  
اگر این دلش سخن کوتاه را واکلوی مشکلاتی  
از دورنمای فرهنگی جهان اروپایی کنیم، به  
بیراهه نرفتایم. «صخ» تلمی ناپهنگام و کوتاه  
در سرشت اجتماعی فلسفی است که هم پایک